

واکاوی رخصت‌خواهی برای حج؛ با تأکید بر عصر صفوی

اعظم خانی محمدآبادی^۱ و ناصر جدیدی^۲ و سهیلا ترابی فارسانی^۳

چکیده

دین و ارکان آن در تاریخ همواره منشأ تحولات مهم فراوانی در جوامع مختلف بوده است. در این میان «حج» به عنوان یکی از فریضه‌های مهم دین اسلام، گاه اثر زیادی بر شئون مختلف مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جوامع اسلامی و مسلمانان گذاشته است. در دوره صفویه به دلیل رسمیت یافتن تشیع دوازده‌امامی در ایران و حضور اهل تسنن در همسایگی آن با حکومت ترکان عثمانی، وجه سیاسی مراسم حج و زیارت حرمین شریفین برجسته‌تر شد. سفر حج برای صاحب‌منصبان حکومتی افزون بر اینکه فریضه‌ای دینی - مذهبی شمرده می‌شد، ابعاد سیاسی را هم در بر می‌گرفت و به رخصت یا اجازه از سوی شاه نیاز داشت.

این پژوهش بر اساس منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی - تحلیلی دنبال واکاوی رخصت‌هایی است که در دوره صفویه برای زیارت خانه خدا و حرمین شریفین صادر شده است؛ همچنین به این پرسش پاسخ می‌دهد که این رخصت‌ها چرا و با چه هدفی اخذ یا صادر می‌شد و چه اثری بر مناسبات دو حکومت ایران و عثمانی داشت. یافته‌های پژوهش

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

(khani.a1981@yahoo.com)

۲. دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسئول)

(jadidinasar@yahoo.com)

۳. دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (tfarsani@yahoo.com)

بیانگر آن است که از قرون نخستین اسلامی، رخصت گرفتن از امیر یا خلیفه برای حج وجود داشت و در دوره صفویه هم بزرگان و صاحب‌منصبان ایرانی و غیر ایرانی با اهداف مختلف برای حج از شاه یا مسؤلان بالای حکومتی رخصت می‌گرفتند. شاه گاهی این رخصت‌ها را می‌پذیرفت و گاه به دلایل سیاسی و غیر سیاسی، اجازه سفر را نمی‌داد.

کلیدواژه‌ها: رخصت، حج، دوره صفویه، ایران

عصر صفوی در تاریخ ایران به عنوان یکی از دوره‌های مهم و سرنوشت‌ساز این سرزمین شناخته می‌شود. تا پیش از دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۳۸ هـ. ق) هیچ یک از حکومت‌ها تشیع دوازده‌امامی را به عنوان مذهب رسمی در سراسر ایران اعلام نکرده بودند. با رسمیت یافتن تشیع دوازده‌امامی در سراسر ایران، زیارت خانه خدا و حرمین شریفین، به عنوان یکی از مناسک مهم سیاسی- مذهبی، مورد توجه قرار گرفت.

در زمان صفویان، سرزمین مکه و مدینه تحت سیطره عثمانیان (۱۹۲۲-۱۳۰۰ م) سنی مذهب بود. ایرانیان برای رسیدن به سرزمین وحی باید از قلمرو عثمانی عبور می‌کردند. اختلافات عثمانی با صفویه موجب شده بود که حج به یکی از مسائل مهم تبدیل شود؛ به گونه‌ای که در قراردادهای صلح یا مکاتبات بین دو حکومت، بیشتر به مسئله حج و حج‌گزاری ایرانیان اشاره می‌شد و بندهایی از معاهدات به این امر اختصاص می‌یافت. در این قراردادها و مکاتبات از طرفی حکومت صفویه در بهبود شرایط و تسهیل انجام مراسم و مناسک حج می‌کوشید و از طرفی حکومت عثمانی بیشتر برای تعطیل نشدن حج از سوی ایرانیان و برقراری امنیت حاجیان ایرانی تلاش می‌کرد. در این میان حج عالمان، امیران و افراد برجسته، که موقعیت و منصبی داشتند، از بقیه متفاوت بود. آنها برای رفتن به حج نیازمند رخصت شاهان صفوی بودند.

نوشتار حاضر درصدد است مسئله رخصت برای زیارت خانه خدا و حرمین شریفین در محدوده زمانی حکومت صفویه (۹۰۷-۱۱۳۸ هـ. ق) را واکاوی کند. برای این امر از مکاتبات رسمی صفویه و دیگر منابع اصلی، اعم از منابع تاریخی، عمومی، سلسله‌ای، محلی، سفرنامه‌ها و شرح‌حال‌ها و همچنین منابع تحقیقاتی استفاده شده است. این واکاوی در پژوهش‌های گذشته بسیار کم‌رنگ

بود و تنها در برخی پایان‌نامه‌ها و کتاب‌ها، همچون پایان‌نامه «حج در دوره صفویه» از معصومه کامگار و پایان‌نامه «بررسی جایگاه حج در روابط خارجی ایران و عثمانی» از محسن جاودان و کتاب حج‌گزاری/ایرانیان از اسرا دوغان، اشاره‌ای کوتاه به آن شده است.

مفهوم‌شناسی رخصت

در فرهنگ‌لغت‌های فارسی رخصت را معادل اذن دادن، دستوری دادن، پروانه، اجازه، جواز و دستوری معنا کرده‌اند (معین، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۶۴۵؛ عمید، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۰۳۶) که با لفظ داشتن، دادن، گرفتن، کردن و حاصل کردن به کار می‌رود. (شاد، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۰۶۶)

دهخدا رخصت خواستن را اذن خواستن و اجازه طلبیدن و اجازت خواستن معنا کرده است و رخصت دادن را اذن دادن و دستوری دادن، امکان عمل دادن و اجازه دادن معنا نموده است. (دهخدا، ۱۳۴۲، ج ۱۵، ص ۳۴۰) «چون خوان برچیدن‌دی رخصتش دادندی و بازگشتی». (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۸۹)

رخصت در اصطلاح، بیشتر در فقه کاربرد دارد. ابن منظور رخصت را این‌گونه تعریف کرده است: «رخصت عبارت است از اینکه شارع پس از الزام مکلف به انجام دادن کاری یا نهی از آن، در راستای تسهیل و تخفیف بر وی و رفع مشقت از او، اجازه ترک یا فعل آن را در شرایط و موقعیت خاص صادر کند». (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۴۰). با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی رخصت، در این پژوهش منظور از رخصت، اجازه‌نامه‌هایی است که افراد برای سفر حج از صاحب‌منصبان می‌گرفته‌اند.

پیشینه رخصت برای حج تا دوره صفویه

پیشینه رخصت‌خواهی یا رخصت دادن برای انجام فریضه حج در حکومت‌های اسلامی به صدر اسلام می‌رسد. حتی به نظر می‌رسد سابقه رخصت برای گزاردن حج به پیش از اسلام برگردد. چنان‌که اجازه دادن برای حج، یکی از

مناصب مهم مرتبط با حج در سال‌های پیش از اسلام بوده است که اختصاص به قوم «صوفه»^۱ داشته است: «قومی دیگر از مکه بودند که ایشان را صوفه گفتندی، و این قوم صوفه را حکمی بود مفرد در موسم حاج، چنانکه قافله حاج به دستوری ایشان از عرفات انصراف کردند، و دیگر در منا تا ایشان ابتدا بر منا نکردندی کس دیگر نتوانستی گذشت». (ابن هشام، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۲۰) در رمی جمره نیز قوم صوفه آغازگر رمی بود و کسی سنگی نمی‌زد تا آنها بزنند؛ پس از فارغ شدن از رمی، هنگامی که حاجیان می‌خواستند از منا بروند، صوفه دو سوی دره عقبه را می‌گرفت و مردم را نکه می‌داشت و آنها از صوفه اجازه رفتن می‌خواستند و به کسی اجازه رفتن داده نمی‌شد تا صوفه برود و راه برای مردم باز شود. (ابن هشام، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۸۱؛ مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۳۷؛ یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۰۵؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۸۰۹)

در دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم شواهدی مبنی بر اجازه گرفتن برای حج و زیارت خانه خدا یافت می‌شود؛ چنان‌که واقفی خبری را از چند نفر با مضمون رخصت‌خواهی عمر برای عمره گزاردن از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۳۴)

از رخصت‌های مهم حج، رخصتی است که توسط عمر، خلیفه دوم، به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مدتی طولانی، که از رفتن به حج منع شده بودند، داده شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع به همسران خود فرمودند: «همین حج است و سپس خانه‌نشینی». (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۱۶؛ همان، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۱۷ و ۲۱۸) از آن پس تا سال ۲۳ قمری همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله از گزاردن حج و عمره منع شدند تا اینکه در این سال همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر پیام دادند و برای حج‌گزاری اجازه خواستند؛ عمر نیز اجازه داد. در این سفر همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به غیر از زینب دختر جحش و سوده دختر زمعه، راهی حج شدند. (همان، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۱۶؛ همان، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۱۷ و ۲۱۸)

۱. به غوث بن مر بن اد بن طابخه و فرزندان‌ش صوفه می‌گفتند.

اجازه و رخصت برای حج گاه فقط برای زیارت خانه خدا نبوده و بهانه‌ای برای تمرّد و سرکشی محسوب می‌شده است؛ همان گونه که طلحه و زبیر در دوران خلافت امام علی علیه السلام برای گرفتن رخصت حج نزد امام علیه السلام آمدند (ابن قتیبه، ۱۳۸۰، ص ۹۳؛ دینوری، ۱۳۷۱، ص ۱۷۷؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۴۱۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۳۳۹) و گفتند: «عزیمت می‌داریم که از جهت عمره به مکه رویم، آمده‌ایم تا امیرالمؤمنین ما را اجازت فرماید و رخصت دهد». (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲، ص ۴۰۴-۴۰۵) امام علیه السلام با وجود رخصت دادن، ضمیر و نیت آنان را برای خودشان آشکار ساختند و فرمودند: «شما نه به سبب عمره به مکه می‌روید. می‌دانم که در خاطر چه اندیشه دارید. در اول این کار با شما می‌گفتم که مرا در خلافت رغبتی نیست و با شما بیعت کردم، قبول نکردید و سوگند خوردید که با تو موافق باشیم و گرد خلاف نگردیم و بر عهد و قول خویشتن ثبات نماییم. این ساعت اندیشه دیگر کردید و می‌گویید که به مکه می‌رویم. خدای تعالی ضمیر شما را نیکو می‌داند و باطن شما را می‌شناسد، هر کجا می‌خواهید بروید». (همانجا) دوران‌دیشی امام علی علیه السلام در این رخصت کاملاً صحیح بود و اندکی بعد طلحه و زبیر با همراهی عایشه جنگ جمل را به راه انداختند.

از موارد مهم دیگری که در آن رخصت حج از اهمیت سیاسی بیشتری نسبت به بعد دینی برخوردار بود، رخصت حج ابومسلم خراسانی (متوفی ۱۳۳ هـ.ق) از ابوالعباس سفاح (۱۳۲-۱۳۶ق) در سال ۱۳۷ قمری است: (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۴۷؛ مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۹۴۹؛ دینوری، ۱۳۷۱، ص ۴۱۸) «چون وقت حج فرا رسید ابومسلم از او اجازه حج گزاردن خواست، ابوالعباس گفت اگر نه این بود که برادرم ابوجعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ق) تصمیم به حج گرفته است، تو را امیر الحاج قرار می‌دادم اکنون هم هر دو با هم باشید». (دینوری، ۱۳۷۱، ص ۴۱۸) طبری (متوفی ۳۱۰ هـ.ق) و ابن اثیر (متوفی ۶۳۰ هـ.ق) ماجرای این رخصت گرفتن را با شرح و تفصیل بیشتری بیان

می‌کنند و قتل ابومسلم را با این حج مرتبط می‌دانند. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۱، ص ۴۶۹۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۱۰۱)

گاهی افراد با رخصت گرفتن برای حج تصمیم بر کناره‌گیری از امور سیاسی داشته‌اند؛ یحیی بن خالد در سال ۱۸۱ قمری از هارون الرشید (۱۷۳-۱۹۳ق) اجازه عمره و مجاور شدن در مکه را گرفت که هارون الرشید با درخواست او موافقت کرد. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۲، ص ۵۲۸۲) جعفر بن یحیی هم در سال ۱۸۵ قمری اجازه حج و اقامت در مکه را درخواست کرد. هارون با درخواست او موافقت نمود؛ او هم در ماه شعبان رفت و در ماه رمضان زیارت عمره را بجا آورد و در جدّه اقامت گزید تا موسم حج رسید و حج را ادا کرد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ص ۱۰۸)

گاه در شرایطی سخت سلطان یا خلیفه چاره‌ای جز دادن رخصت نداشته است و در صورت مخالفت با رخصت، موقعیتش به خطر می‌افتاده است؛ چنانکه در سال ۴۳۸ قمری خلیفه القائم بامرالله (۴۲۲-۴۶۷ق) چاره‌ای جز دادن پاسخ مثبت به رخصت طغرل نداشت و اجازه داد او به سفر حج برود. (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۲۳۰۲)

رخصت گرفتن برای حج فقط شامل اشخاصی که مناصب سیاسی داشتند، نمی‌شد. افرادی چون ابن خلدون (متوفی ۸۰۸ ق) نیز با وجود کناره‌گیری از مناصب سیاسی و پرداختن به نوشتن در کارتاژ (قرطاجه)، هنگامی که در سال ۷۸۰ قمری در پنجاه‌سالگی تصمیم به زیارت خانه خدا می‌گیرد از سلطان ابوالعباس حفصی (۷۷۲-۷۹۶ق) رخصت می‌خواهد و سلطان نیز این اجازه را به وی می‌دهد. (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۵) همچنین خاقانی^۱ (متوفی ۵۹۵ ق) برای عزیمت به حج در هر دو بار از فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه، (۴۹۹-۵۳۹ جلالی) حاکم شروان، رخصت می‌گیرد (ریپکا، ۱۳۸۱،

۱. از بزرگترین قصبه سرایان فارسی

رخصت در دوره صفویه

حکومت صفویه از آغاز با نام مؤسس آن، شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی (متوفی ۷۳۵ ق)، پیوند خورد؛ فردی که اگر چه به عنوان یکی از شیوخ مذهبی شناخته می‌شود، اما هیچ‌گونه همخوانی با سایر شیوخ مذهبی زمانه، که معمولاً از طبقات فرودست جامعه بودند، نداشت. شیخ صفی اگرچه چندان با حکومت دنیوی سر و کار نداشت، اما عاری از نفوذ سیاسی هم نبود و بنیاد حکومت صفوی را از زمانی که در خانقاه، مریدان بی‌شمار خود را از حالت تصوف عادی به نوعی تصوف سیاسی سوق می‌داد، بنا نهاد. (سیوری، ۱۳۹۸، ص ۱۲) تبدیل صورت روحانی تصوف صفوی به روشی سیاسی از پایه‌های مهم تصوف صفویان بود که مراد را به عنوان مرشد کامل مطرح می‌کرد و از مریدان می‌خواست که بدون چون‌وچرا از فرمان او پیروی کنند. (میر احمدی، ۱۳۷۱، ص ۳۶)

آغاز پیشوایی شیخ جنید (متوفی ۸۶۴ ق) بر طریقت صفوی، نقطه عطفی در فعالیت‌های سیاسی_ نظامی صفویان برای دستیابی به قدرت محسوب می‌شود. بیهوده نیست که او اولین رهبر طریقت صفوی بود که لقب سلطان اختیار کرد. (سیوری، ۱۳۹۸، ص ۱۲) پس از مرگ زودهنگام جنید، نه تنها نهضت صفویه از حرکت نایستاد، بلکه با جانشینی حیدر (متوفی ۸۹۳ ق)، تلاش صفویان برای رسیدن به قدرت، سرعت بیشتری گرفت؛ به گونه‌ای که باید تصویر شیخ حیدر را به جای رهبر یک طریقت صوفیانه، به عنوان یکی از شاهان دنیوی ترسیم کرد. پیروزی اسماعیل (۹۰۵-۹۳۰ ق) بر ترکمانان در تبریز و اشغال این شهر در سال ۹۰۷ قمری با آغاز سلطنت صفویان مقارن شد و اسماعیل، که حتی پیش از سلطنت به مثابه مرشد کامل مورد اطاعت مریدان و صوفیانی بود که کمر اطاعت و جانفشانی وی را بر میان جان بسته بودند

(قاسمی گنابادی، ۱۳۸۷، ص ۴۶ و ۴۷) مقامی بالاتر یافت. او پیر، مرشد و مرشد کامل صفویه شد و پیروانش حکم مرید یا صوفی یا غازی را داشتند. (دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۰، ص ۳۱) اینها سرآغاز تشکیل حکومتی شد که به صورت مرشد پادشاهی بود و در آن اطاعت محض از مرشد کامل، که همان پادشاه بود، انتظار می رفت و بر همین اساس، اجازه ها و رخصت های شاه صفوی در حکم دستوری لازم الاجرا بود.

با توجه به این موارد رخصت در حکومت صفویه از همان نخست اهمیتی ویژه می یابد؛ همان گونه که در رخصت دادن شیخ زاهد گیلانی (متوفی ۷۰۰ق) به شاگردش، شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی، شاهد هستیم: «چون شیخ زاهد آن زبده اماجد را به تشریف سجاده نشینی و تلقین فرق مؤمنین رخصت داد». (منشی قمی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۵) یا هنگامی که شیخ صفی قصد می کند به اردبیل برود، از شیخ زاهد رخصت می گیرد تا به ارشاد مریدان در آن دیار پردازد. (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۴۱۶) همچنین می توانیم این اهمیت را در رخصتی که از والده شاه اسماعیل برای بردن فرزندش به شهر اردبیل گرفته می شود ببینیم. (مستوفی، ۱۳۷۵، ص ۴۷) رخصت گرفتن برای شاه اسماعیل اول به قدری مهم بود که در جریان رخصت گرفتن از کارکیا میرزا علی^۱ (برای خروج و عروج بر معراج سلطنت) پس از اینکه عده ای را برای گرفتن رخصت نزد او می فرستد و به هدف خود نمی رسد، خود برای کسب رخصت، نزد کارکیا می رود. (اصلاح عربانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۷۳) به همین ترتیب در حکومت صفویه برای موارد فراوانی رخصت گرفتن ضروری بود؛ مواردی همچون رخصت جلوس، رخصت انصراف، رخصت ارشاد، رخصت پای بوس، رخصت دخول، رخصت حرب (محاربه) و

میان رخصت های دوره صفویه، رخصت گرفتن برای حج به عنوان فریضه - ای دینی و سیاسی اهمیت دوچندانی داشت. همجواری ایران با حکومت

۱. از حکام محلی گیلان که ۲۸ سال سلطنت کرده بود و در سال ۹۱۱ قمری کشته شد.

عثمانی و لزوم گذشتن از قلمرو این حکومت برای زیارت خانه خدا و حرمین شریفین موجب حساس شدن حکومت صفویه و عثمانی نسبت به حج گزاری ایرانیان شد.

رخصت برای حج در دوره صفویه را می‌توان تحت دو عنوان بررسی کرد:

۱. رخصت عام

روابط و مناسبات تیره ایران و عثمانی در دوره صفویه، اثر زیادی بر مسئله حج و حج‌گزاری ایرانیان گذاشته بود؛ به گونه‌ای که بارها اتفاق می‌افتاد که به حجاج ایرانی اجازه زیارت خانه خدا داده نمی‌شد؛ اما این وضعیت تداوم نداشت و پس از مدتی اجازه زیارت صادر می‌شد. در ادامه به تفصیل این موارد را بیان می‌کنیم.

اولین موردی که برای رخصت عام حج می‌توان بیان کرد، رخصت‌خواهی شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) برای حج است. در سال ۹۶۱ قمری شاه طهماسب پس از خستگی از پیکارهای پی در پی، سفیری را سوی ارزروم روانه می‌کند و درخواست متارکه جنگ می‌کند که امپراتور عثمانی می‌پذیرد. سال بعد سفیر دیگری از ایران به اردوی عثمانی می‌رود؛ او حامل نامه‌ای دوستانه بود که در آن تقاضا شده بود به زائرین ایرانی اجازه زیارت اماکن مقدسه (مکه و مدینه) داده شود. سلطان سلیمان (۹۲۶-۹۷۴ق) در جواب نامه نوشت: «از این تاریخ صلح بین دو دولت تا وقتی که ایرانیان آن را نقض نکرده‌اند باقی خواهد بود و دیگر به حکام و فرمانداران ولایات مرزی تعلیمات لازمه داده می‌شود که زائرین حرمین شریفین را حراست و حفاظت کنند» (حسینی القمی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۹؛ سایکس، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۳۸؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۹، ص ۳۲ و ۳۳)

رخصت بعدی، رخصتی است که در سال ۱۰۰۵ قمری، مقارن با سال دهم جلوس شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ق)، به طوایف اوزبک داده می‌شود؛ در این

سال میر قلبابا کولکلتاش^۱ ایلچیان معتمد را با هدایای بسیار نزد شاه عباس فرستاد و آنها پس از اظهار مراسم اخلاص، گفتند: «سال‌هاست که مردم ماوراء النهر به جهت خصومت و نزاع طرفین از سعادت زیارت حریمین محترمین محرومند و از خوف و بیم به عزیمت حج بیت الله الحرام قدم به ولایت ایران، که سد راه حجاز است، نمی‌توانند نهاد و التماس نموده بود که رخصت دهند طوایف اوزبک و مردم ماوراء النهر، که اراده حج داشته باشند، بی‌خوف و هراس آمدوشد نمایند که ثبوبات آن به روزگار فرخنده آثار عایده گردد».

(ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۱۵) پس از این درخواست اسکندریبیگ منشی، تاریخ نگار رسمی شاه عباس اول، وانمود می‌کند ظاهراً بدون هیچ قید و شرطی شاه حکم رخصت حج اوزبکان را صادر کرد: «در باب رخصت حج اوزبکیه ماوراء النهری حسب المسؤل حکم مطاع عز اصدار یافت». (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۱۵)

از لابه لای اسناد به‌جامانده از دو طرف چنین برمی‌آید که پادشاه صفوی چندان هم به رایگان «رخصت حج اوزبکیه ماوراء النهر» را نداده است. ماجرا چنین بود که پیش از این در جریان تصرف هرات به دست عبدالله خان اوزبک، دو تن از موسیقی‌دانان دربار شاه عباس در هرات در زمان ولیعهدی، به دست اوزبکان افتادند و به هرات برده شدند. زمانی که کولکلتاش درخواست اجازه عبور حاجیان ماوراء النهری را کرد، شاه عباس نیز فرصت را غنیمت شمرد و با فرستادن نامه و سفیری به دربار عبدالله خان و یادآوری درخواست اخیر قلبابا، ضمن موافقت با آن، گویا این موافقت را مشروط به بازگرداندن آن موسیقی‌دانان به ایران کرد. (نوائی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۷)

اختلافات سیاسی و مذهبی بین حکومت صفویه و عثمانی گاه آن‌قدر بالا می‌گرفت که حتی به حجاجی که در سرزمین مکه هم بودند اجازه حج‌گزاری داده نمی‌شد و حج‌گزاران در شرایط سختی قرار می‌گرفتند. در دوره حکومت

۱. حاکم دست‌نشانده عبدالله خان اوزبک در هرات

شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق)، در سال ۱۰۴۰ قمری به علت اختلافات بین ایران و عثمانی، حکومت عثمانی رسماً اعلامیه داد و شیعیان را از شرکت در موسم حج منع کرد. در سال ۱۰۴۲ قمری در مکه اعلام شد که زائران عجمی ایرانی حق انجام دادن اعمال حج را ندارند؛ اما روز بعد گفته شد امسال حج خود را انجام دهند و از سال دیگر نباید به حج بیایند. (اوزون چارشی لی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱۳-۱۱۵) در سال ۱۰۴۷ قمری نیز به حجاج ایرانی اجازه حج داده نشد و به شدیدترین وضعی آنان را از مکه اخراج، و اعلام کردند که از سال بعد کسی اجازه ندارد به مکه آمده و حج گزارد. (السنجاری، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۲)

از موارد مهم رخصت ندادن به حاجیان برای زیارت خانه خدا می‌توان به نامه شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ق) به شریف مکه در مورد حجاج و تأمین امنیت راه بصره اشاره کرد. شاه عباس در این نامه با اشاره به مصائبی که حجاج ایرانی در سفر به بیت الله متحمل می‌شوند، بیان می‌کند: «اگر شرفا و دولت عثمانی بر شروط خود باقی ماندند و در اکرام کاروان‌هایی که از راه بصره می‌آیند کوتاهی نکردند و دست اهل مکه را از آنان باز داشتند، مراد حاصل گردیده و حجاج به فیض زیارت بیت الله الحرام و پیامبر ﷺ و ائمه کرام نائل شده‌اند. طبیعی است در این صورت راه حج در همه بلاد و برای همه قافله‌ها در هر نقطه‌ای باز است. ولی اگر بر شروط خویش استوار نبودند، دولت صفویه به لحاظ شرعی، به احدی از مردم ایران رخصت حرکت از این مسیر را نمی‌دهد و آن نواحی را از همه فوائد محروم می‌گرداند». (الوائقی، ۱۴۳۶ق، ص ۲۸-۳۴)

در دوره شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶ق) هم برای مدتی از صدور اجازه حرکت زوار به سوی عربستان خودداری شد؛ علت این خودداری گرفتن عوارض سنگین و آزار و اذیتی بود که از طرف عاملان بصره به زائران ایرانی در هنگام ورود و عبور از شهر بصره، وارد می‌شد. اتخاذ این تصمیم و اجرای آن مردم بصره را از درآمد زیادی که از این راه نصیبشان می‌شد محروم کرد و

چیزی نگذشت که بر اثر نبود این درآمد، زندگی بیشتر مردم بصره به تنگدستی و سختی انجامید. شاردن در شرح روز شانزدهم سفر خود، از فرد متشخصی نام می‌برد که از طرف والی بصره برای صلح و آشتی به ایران آمده و شخصی به نام امیر الحاج یا میرحاجی هم همراه او بوده است. قصد این دو نفر از آمدن به پایتخت ایران، استدعا و التماس لغو منع کردن سفر زائران ایرانی به مکه از پادشاه صفوی بوده است و پس از تعهدات بسیار استدعایش پذیرفته شد (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۱۶)

۲. رخصت خاص

رخصت‌های خاص در دوره صفویه، آنهایی است که برای زیارت خانه خدا و حرمین شریفین می‌توانست پذیرفته یا رد شود. البته در مواردی شاهان و بزرگان بدون طلب رخصت، برای اهداف سیاسی‌شان، رخصت حج‌گزاری را به فردی می‌دادند. رخصت‌های خاص را نیز می‌توان به دو بخش رخصت‌های مقبول و رخصت‌های مردود تقسیم کرد که در ادامه بدان‌ها پرداخته می‌شود.

الف) رخصت‌های مقبول

برخی از رخصت‌های مقبول در دوران صفویه به شرح زیر است:

- رخصت‌خواهی برای حج به منظور دلجویی

گاهی رخصت‌دادن برای حج به منظور دلجویی و رفع کدورت بوده است؛ اگرچه شاهان صفوی خود را بی‌نیاز از دلجویی کردن می‌دانستند، اما شرایطی مانند، جبران برخی اشتباهات یا دفع برخی فتنه‌ها، دلجویی را ضروری می‌کرد. در این گونه موارد رخصت‌دادن برای حج یکی از بهترین گزینه‌ها بود. در اجازه‌ای که به سلطان العلماء، حسین الحسینی اصفهانی (متوفی ۱۰۶۴ق) برای زیارت خانه خدا داده شد، شاهد همین دلجویی هستیم. او داماد شاه‌عباس صفوی بوده و مدت پنج سال وزارت شاه‌عباس و دو سال وزارت شاه‌صفی را بر عهده داشت. در یکی از جنگ‌های زمان شاه‌صفی، سلطان العلماء سخنی بر

زبان راند که موجب کدورت خاطر شاه شد و او را عزل کرد و به قم فرستاد و دستور داد همه پسرانش را، که از دختر شاه‌عباس بودند، میل بکشند. اما مدتی بعد وی را به اصفهان احضار کرد و رخصت سفر حج را به او داد. (معصوم علیشاه، ۱۳۱۶، ج ۳، ص ۷۲؛ کتابی، ۱۳۷۵، ص ۱۲ و ۱۳)

رخصت گرفتن برای حج گاه از طرف افراد بزرگ حکومتی برای فرد سرکش بود تا بدین وسیله محبت او را جلب کنند و جلوی فتنه‌های بعدی گرفته شود؛ این مورد را در رخصتی که به شاه فولاد سرای داده شده می‌بینیم. در سال ۱۰۶۴ قمری شکوربیگ و نیازبیگ چهره آقاسی، ایلچیان عبدالعزیز خان، والی ترکستان، به قصد طلب رخصت برای شاه فولاد سرای، که یکی از اعیان ترکستان بود و سرکشی کرده بود، نزد شاه عباس دوم آمدند. شاه نیز به حرمت والی ترکستان این رخصت را صادر فرمود: «... بنابراین مشارالیه را مرخص ساختند که روانه زیارت بیت الله الحرام شود...». (وحید قزوینی، ۱۳۸۳، ص ۵۳۸ و ۵۳۷؛ قزوینی، ۱۳۶۷، ص ۶۷)

- رخصت‌خواهی برای حج به دلیل موقعیت ممتاز سیاسی و اجتماعی

همواره اعمال و رفتار صاحب‌منصبان و افراد عالی‌رتبه در طول تاریخ با نظارت دقیق پادشاهان بود. در این بین، ادای فریضه حج توسط بزرگان از همان قرون نخستین اسلامی رنگ و بوی سیاسی داشت و با حساسیت بیشتری دنبال می‌شد. این امر در برخی دوره‌ها، مانند دوره صفوی اهمیت و حساسیت بیشتری می‌یافت. بنابراین در دوره صفوی افرادی که موقعیت خاصی داشتند ناچار بودند از شاهان و بزرگان برای حج رخصت بگیرند.

شاه عبدالعلی، که یکی از صاحب‌منصبان و از سادات و نقبای کرمان بود، در سال ۹۸۲ قمری قصد سفر حج کرد و از شاه طهماسب رخصت طلبید: «به شاه جمجاه عرضه نوشته فرستادند، شاه هم از سر لطف بر او آنچه استمالت باخلع فاخره جهت ایشان فرستاد». (حسینی القمی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۶۲۴-۶۲۵)

گاهی نیز پیش می‌آمد که شاهان صفوی به‌اجبار و اکراه به برخی از افراد

رخصت سفر حج می‌دادند. از رخصت‌های حج که با میل قلبی شاه نبود ولی به ضرورت شرع، منع کردن از آن هم گناه محسوب می‌شد، رخصتی است که به معصوم‌بیگ صفوی (متوفی ۹۷۶ق)، از اعیان دولت صفوی و استاد فرزند شاه طهماسب (حیدر)، داده شد. معصوم‌بیگ چهار سال امیر دیوان و شانزده سال وکالت شاه طهماسب را بر عهده داشت: «شاه‌قلی سلطان رخصت طواف مکه جهت معصوم بیگ آورد و شاه زمان را مطلقاً رضا به رفتن او نبود، چون منع، حسب الشرع زور و گناه است مرخص گشت و با فرزندان و عیال روانه شد». (منشی قزوینی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۲)

این سفر برای معصوم بیگ، بازگشتی نداشت؛ زیرا هنگام ورود به حجاز، در حالی که محرم شده بود، در روز پنج‌شنبه ششم ذی‌الحجه سال ۹۷۶ قمری مورد حمله عثمانی‌ها قرار گرفت و همراه پسرش خان‌میرزا و رفقای دیگر کشته شدند. (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۱۶؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۸۵۴؛ شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۸۹) البته عثمانی‌ها چنین شهرت دادند که قطاع‌الطریق عرب این کار را کرده‌اند. (بدلیسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۳۹)

حکام ایالات و ولایات هم برای رفتن به حج گاهی از شاه رخصت می‌طلبیدند. در جریان آمدن امام‌قلی‌خان، (متوفی ۱۰۴۲ق) فرزند الله وردی خان، (متوفی ۱۰۲۲ق) حاکم فارس و سردار قدرتمند دوران شاه عباس اول به قزوین، قصد زیارت مکه می‌کند و از شاه رخصت می‌طلبد: «چون خان مزبور را خواهش طواف مکه معظمه در ضمیر بود و موسم زیارت می‌گذشت رخصت طلب نموده، رخصت ارزانی داشتند». (وحید قزوینی، ۱۳۸۳، ص ۳۷۰)

یکی از صاحب‌منصبانی که در دوره شاه سلیمان قصد سفر حج کرد، میرزا شمس‌الدین محمد مستوفی بود که لازم بود پیش از رفتن از صدر اعظم آن زمان، شیخ علی‌خان زنگنه (متوفی ۱۱۰۱ق)، اجازه سفر بگیرد و چنین کرد: «میرزا شمس‌الدین محمد مستوفی چون اراده طواف بیت الله الحرام را در خاطر مخمر ساخته بود و عریضه به شیخ علی‌خان اعتمادالدوله در این باب مرسول و

رخصت نامچه او را میرزا عبدالباقی برادرش که در اردوی معلی بود، آورد». (مشیزی، ۱۳۶۹، ص ۴۶۸) نگارنده کتاب تذکره صفویه کرمان، میرمحمدسعید مشیزی،^۱ از دیگر کسانی بود که از خدمت عالیجاه اجازه سفر حج گرفت و در ۲۱ رمضان ۱۰۷۹ قمری با مستوفی از مسیر دریا، بندر کنگ و بندر قنغذه از بنادر حجاز به مکه رفتند. (همان، ۱۳۶۹، ص ۴۶۸)

افزون بر صاحب‌منصبان، گروه‌های دیگر اجتماعی، همچون پزشکان هم برای رفتن به حج گاهی از شاهان صفوی اجازه می‌گرفتند. مولانا رکن‌الدین مسعود (متوفی ۹۴۵ ق) فرزند نظام‌الدین علی بود که میان حکما و اطبا مقامی بالا داشت. شاه طهماسب او را به اردوی خویش دعوت کرد و منصب طبابت دیوان را به او سپرد. نظام‌الدین نزدیک سه سال بر مسند طبابت اردوی شاه بود تا اینکه تصمیم گرفت به حج برود و از شاه اجازه گرفت و شاه هم درخواست او را پذیرفت. (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۶۷، ص ۴۹۵ و ۴۹۶) ولی پس از آن به اردوی همایون نرفت و خدمت و ملازمت سلطان را کنار گذاشت. البته مدتی بعد دوباره به اردوی شاهی در قزوین پیوست و به معالجه بیماران پرداخت (تقی‌الدین کاشی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۹ و ۱۱۰)

– رخصت‌خواهی برای حج به منظور رهایی از تنگنای سیاسی

رخصت گرفتن برای حج همیشه هم به قصد رفتن به زیارت خانه خدا نبود. بلکه گاه بزرگان حکومت برای رهایی از تنگنایی سیاسی از شاه رخصت زیارت می‌گرفتند تا بدین وسیله جان و مال خود را حفظ کنند. از رخصت‌های مهم حج که شاید اگر از طرف شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵-۱۱۰۶ ق) صادر نمی‌شد، حکومت این دودمان کمی بیشتر ادامه می‌یافت، رخصتی است که به میرویس^۲ داده شد. میرویس از شخصیت‌های طراز اول قندهار بود که به

۱. منشی حکام صفوی کرمان

۲. از بزرگان طایفه غلرائی و کلانتر قندهار که مرگ وی بین سال ۱۱۲۸-۱۱۲۹ قمری اتفاق افتاد.

روایتی توسط گرگین خان گرجی^۱ دستگیر و همراه مکتوبی به اصفهان فرستاده شد. (نصیری، ۱۳۷۳، ص ۳۵؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۰۴۸) البته برخی بر این باور هستند که میرویس برای دادخواهی، به اختیار خود راهی اصفهان شد. (نصیری، ۱۳۷۳، ص ۳۵ و ۳۶) به هر صورت وقتی میرویس به اصفهان رسید، طولی نکشید که از اوضاع حکومت ایران و ضعف عقل سلطان و نفاق امرا و اعیان، به خوبی آگاه شد و با زیرکی همراهی دشمنان گرگین خان را به دست آورد. وی به حضور پادشاه شرفیاب شد و بدرفتاری‌های گرگین خان را به اطلاع شاه رساند. در نهایت اعتماد پادشاه را جلب کرد و در جرگه امرای بزرگ قرار گرفت. میرویس می‌دانست تا گرگین خان زنده است به مقصود خود نمی‌رسد. بنابراین تصمیم بر زیارت خانه خدا و نابودی حکومت صفویه گرفت. برای این منظور از شاه سلطان حسین رخصت زیارت خواست: «به عزم حج اسلام و زیارت مدینه حضرت خیرالانام رخصت خواست». (استرآبادی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۷ و ۴۴۸؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۰۴۸؛ حسینی فسائی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۹۳ و ۴۹۴)

میرویس در مکه و مدینه، عقاید ایرانیان را به قبیح‌ترین وجهی در خدمت علمای سنت و جماعت بیان کرد و در باب سب بر خلفای راشدین، تهمت‌های زیادی بر ایرانیان بست. در نهایت با گرفتن فتوایی از مفتیان مکه توانست برای افراد طایفه خود برای قیام برابر دربار صفوی مشروعیت لازم و تبعیت آنان را به دست بیاورد. (استرآبادی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۷ و ۴۴۸؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۰۴۸؛ حسینی فسائی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۹۳ و ۴۹۴)

- رخصت‌خواهی برای حج از طرف صاحب‌منصبان و بزرگان خارج از

قلمرو صفوی

گاهی رخصت‌های حج از طرف افرادی که در قلمرو صفویه ساکن نبودند

۱. حاکم تازه مسلمان‌شده گرجستان که در سال ۱۱۲۱ یا ۱۱۲۲ قمری به قتل رسید.

تقاضا می‌شد. دلیل این رخصت‌ها عبور از ایران برای رفتن به مکه و زیارت خانه خدا بود. در آن زمان حجاج ترکستان برای رسیدن به دریای سیاه از مسیر بیابان استفاده می‌کردند؛ این مسیر از شمال دریای خزر و بیابان‌های موجود در راه، به دریای سیاه وصل می‌شد. به نظر می‌رسد در دوران وخامت روابط صفویان و عثمانی، حجاج از این مسیر به مکه می‌رفتند. (دوغان، ۱۳۸۹، ص ۱۷۰) چنانکه در سال ۹۷۹ قمری ایلچی خان تاشکند قصد می‌کند به زیارت خانه خدا برود و رخصت رفتن به مکه و زیارت به او داده می‌شود. (همان، ۱۳۸۹، ص ۱۲۵)

سفرهای حج هندیان در دوره صفویه بیشتر به صورت دریایی بود. با وجود این، بسیاری از زائران مسیر زمینی را ترجیح می‌دادند؛ زیرا این مسیر نسبت به راه دریایی هند به عربستان نزدیک‌تر بود. مخصوصاً برای مسلمانان ناحیه سند که بیشتر از مسیر زمینی استفاده می‌کردند. بنابراین مسلمانان سند برای رسیدن به عربستان، از ایران عبور می‌کردند. (سامانی، ۱۳۹۸، ص ۲۳) در سال ۱۰۴۲ قمری بایسنقر ولد دانیال پسرزاده شاه سلیم، که در جنگ از سلطان بلاغی^۱ فرار نموده به ماوراءالنهر رفته بود، از راه قندهار نزد شاه صفی آمد؛ ولی به علت سوء مزاج دماغی که داشت حرکات ناشایست انجام داد و پس از آن رخصت زیارت بیت الله الحرام را گرفت و روانه حج گردید (وحید قزوینی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۱ و ۲۴۲).

رخصت گرفتن برای حج اختصاص به مردان نداشت و گاه زنان نیز برای زیارت رخصت می‌گرفتند. خواهر آخرین پادشاه دکن، که شاهزاده خانم پیری بود، به اصفهان آمد تا از آنجا به زیارت خانه خدا برود. شاه عباس دوم به دلیلی که بر هیچ کس معلوم نشد نه اجازه سفر مکه به او می‌داد و نه رخصت برگشتن به کشور خودش؛ تا اینکه شاه سلیمان پس از اینکه مجموعه جواهرات

۱. فرزند سلطان خسرو نواده پادشاه مرحوم شاه سلیم است که بعد از رحلت شاه سلیم، بر تخت سلطنت هندوستان جلوس نموده بود.

گرانبهایی را از او گرفت، به او رخصت داد تا عازم حج شود. (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۷۳۶ و ۱۷۳۷)

- رخصت خواهی برای حج از طرف ایرانیان مقیم هند از خان‌ها و سپهسالاران هند

در دوره صفویه به علت روابط فرهنگی، که بین ایران و هندوستان برقرار بود، برخی شاعران به آن دیار می‌رفتند و هنگامی که قصد زیارت خانه خدا می‌کردند از خان‌ها و سپهسالاران هند رخصت می‌خواستند. در مواردی هم برخی حجاج ایرانی، که عموماً از علما و سیاحان بودند، مسیر هند را به خاطر ملاقات با علما و دانشمندان هندی برای رفتن به حج ترجیح می‌دادند. (سامانی، ۱۳۹۸، ص ۲۲)

مولانا شکیبی اصفهانی (متوفی ۱۰۲۲ق) در ابتدای جوانی به هندوستان رفت و در جرگه ملازمان نواب سپهسالار عبدالرحیم خانخانان^۱ درآمد و از یمن دولت خان سپهسالار، شکیبی هم به موقعیتی عالی دست یافت تا اینکه از خان رخصت رفتن به مکه را درخواست نمود و خان هم مولانا شکیبی را روانه بیت الله الحرام نمود. (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۶۷، ص ۳۰۳).

مولانا نظیری نیشابوری (متوفی ۱۰۲۱ق) هم از شعرايي بود که پس از فوت پدر به گشت و گذار پرداخته و در نهایت به دارالاماره هندوستان رفت و در فهرست مداحان میرزا عبدالرحیم خانخانان قرار گرفت. مدتی بعد مولانا نظیری قصد سفر به حجاز و زیارت خانه خدا را کرد و قصیده‌ای مشتمل بر عرض رخصت بیت الله در مدح خانخانان سرود:

«ز هنر به خود نگنجم به خم می‌مغانی بدرد لباس بر تن چو بچو شدم معانی

دل زاهد و برهنم ز غرور قرب من خون نه به کعبه ام نیازی نه به دیرم ارمغانی

۱. از وزیران صاحب قدرت و هنرپرور و از شاعران دربار گورکانیان هند در زمان جلال‌الدین اکبرشاه و جهانگیر شاه بود که در سال ۱۰۳۶ وفات یافت.

من اگر ز شوخ طبعی تن لنگری ندارم علم است همت من به هوای بادبانی
سگ آستانم اما همه شب قلاده خایم که سر شکار دارم نه هوای پاسبانی»

(همان، ۱۳۶۷، ص ۷۸۶ و ۷۸۷)

ایوب بن ابی البرکة الکشی هم فرد فاضلی بود که روانه هندوستان شد و همایون شاه گورکانی (۹۳۷-۹۴۷ق) او را گرامی داشت. مدتی بعد همایون او را به ازدواج دختر یکی از عزیزانش درآورد. ولی شیخ به دلایلی نتوانست با دختر زندگی کند و مدتی پس از همایون شاه برای حج رخصت طلبید. همایون شاه هم برای او توشه و وسایل راه آماده، و او را راهی مکه کرد. (الحسنی الطالبی، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۳۱۴)

- رخصت‌خواهی برای حج با واسطه

گاه اتفاق می‌افتاد که به صاحب‌منصبی رخصت حج داده نمی‌شد و در نهایت زنان واسطه گرفتن رخصت برای فرد می‌شدند. یکی از رخصت‌های رد شده حج، رخصت جلال‌الدین محمد حکیم جنابدی (حسینی گنابادی) حکیم^۱ از شاه طهماسب بود که بارها مطرح شد؛ ولی به دلیل اعتباری که دربار برای او و حضورش قائل بود و تمایل زیاد شاه به ملاقات او و شدت سخت بودن جدایی، پذیرفته نشد؛ تا اینکه خواهر شاه طهماسب، شاهزاده سلطانم، کوچک‌ترین دختر شاه اسماعیل، واسطه رخصت شد: «و در آن باب مبالغه از حد گذرانید و به هر نوع توانست رخصت حاصل نمود». پس از آن بود که با اشتیاق به جانب مکه شتافت. (تقی‌الدین کاشی، ۱۳۸۴، ص ۹۹)

(ب) رخصت‌های مردود

در دوره صفویه عالمان و امیرانی که موقعیت و منصبی داشتند، باید برای

۱. از علما و اطباء قرن نهم و دهم هجری قمری است که در خراسان امروزی می‌زیست و شاه صفوی وی را طبیب مخصوص و مشاور سیاسی خود، نموده بود.

رفتن به حج از پادشاه رخصت می‌گرفتند و از میان این رخصت‌ها همه پذیرفته نمی‌شدند. علت پذیرفته نشدن این رخصت‌ها از سوی شاه متفاوت بود. اما ریشه همه آنها به عامل سیاسی و شرایطی باز می‌گشت که در آن زمان حاکم بود و حج بیشتر از اینکه فریضه‌ای دینی باشد، عملی سیاسی به شمار می‌رفت. در شرح احوال شاه اسماعیل اول پس از فتح بغداد آمده است که در هنگام فتح بغداد، شییک خان اوزبک (۹۱۶- ۹۰۶ هـ.ق) به ایران حمله کرد و خراسان و هرات و استرآباد و مازندران و ساری را به چنگ آورد. شاه اسماعیل با شنیدن این خبر به اصفهان بازگشت. در این هنگام خان تاتار کوشید شاه اسماعیل را اغفال کند:

بدین نیت رخصت خواست که از خاک او بگذرد و به مکه برود و چنین وانمود کرد که می‌خواهد مدفن پیامبر خود، محمد ﷺ را زیارت کند». اما شاه اسماعیل که پی به نیت شییک خان برده بود، نه تنها رخصت عبور نداد بلکه پیام‌های سرزنش‌آمیز برای او فرستاد و تا یک سال چشم به راه روبه رو شدن با تاتار در اصفهان نشست. سرانجام با وساطت تعدادی از بزرگان ایران و تاتار صلحی میان دو طرف برقرار شد. (باربارو، ۱۳۸۱، ص ۲۷۲ و ۴۴۹)

رخصت مردود بعدی رخصتی است که از شاه طهماسب صفوی درخواست شد. میرزا جلال‌الدین محمد حکیم جنابدی (حسینی گنابادی) حکیم، که نزد شاه طهماسب موقعیت ممتازی داشت، زمانی که تصمیم گرفت به طواف خانه خدا برود، به دلیل اعتباری که دربار برای وی و حضورش قائل بود، اجازه رفتن را نتوانست بگیرد: «وی در عرض یک ماه چند نوبت این اراده را به موقف عرض رسانیده اما از حضرت اعلی رخصت نیافت». (تقی‌الدین کاشی، ۱۳۸۴، ص ۹۹) این رخصت در نهایت با وساطت خواهر شاه طهماسب پذیرفته شد. (تقی‌الدین کاشی، ۱۳۸۴، ص ۹۹)

از دیگر رخصت‌های مهم مردود در دوره صفویه، که علت آن ترس از

مهاجرت و سکنا گزیدن علما در جایی غیر از ایران بوده است، می‌توان به رخصتی اشاره کرد که حسین بن عبدالصمد (پدر شیخ بهائی متوفی ۹۸۴ق) برای خود و فرزندش برای زیارت خانه خدا از شاه طهماسب درخواست کرد. حسین بن عبدالصمد شاگرد شهید ثانی بود و در سال ۹۶۳ قمری یک سال پس از امضای قرارداد آماسیه به قزوین آمد. حسین بن عبدالصمد بعد از مدتی که در ایران بود از شاه خواست که به او و فرزندش شیخ بهائی (متوفی ۱۰۳۰ق)، اجازه سفر حج دهد. شاه بنا به دلایلی که بر کسی آشکار نشد، به پدر اجازه رفتن داد، اما پسر را مانع شد و امر کرد که شیخ بهائی باید به تدریس علوم دینی بپردازد. سرانجام پدر عازم مکه شد و پس از زیارتش از راه بحرین بازگشت و همانجا متوطن شد. (افندی الاصفهانی، ۱۴۰۱ ق، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ صفا، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۱۰۴۰؛ خوانساری، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۱۴۵)

نتیجه‌گیری

با توجه به اهمیت حج و حج‌گزاری در طول تاریخ اسلام، رخصت گرفتن و رخصت دادن برای زیارت خانه خدا پیشینه‌ای دیرینه داشت و گاه دلایل سیاسی افراد را مجبور به گرفتن رخصت از خلفا و بزرگان حکومتی می‌کرد. واکاوی رخصت‌خواهی برای حج در دوره صفویه، حاکی از آن است که حج‌گزاری در دوره صفویه به‌رغم اهمیت زیادی که برای حکومت صفویه داشت با مخاطرات فراوانی نیز همراه بود. مخاطراتی همچون نبود امنیت در مسیر حج و رقابت و دشمنی میان حکومت صفویه و عثمانی، که از خلال نامه‌های رد و بدل شده میان دو حکومت می‌توان به آنها پی برد. مکاتبات بین دو حکومت بیانگر این مسئله است که در زمان‌های صلح دو حکومت، حج‌گزاری ایرانیان با آزادی و گستردگی بیشتری انجام می‌گرفت و در زمان آشفتگی اوضاع و خصومت دو حکومت، حجاج ایرانی مشقت فراوانی را متحمل می‌شدند. در مواردی از سوی حکومت عثمانی یا صفویه اجازه سفر حج به آنان

داده نمی‌شد. در چنین شرایطی شاهان صفوی به دلیل اهمیت حج برای ایرانیان، با فرستادن سفرا و نوشتن نامه‌هایی خواستار اجازه زیارت خانه خدا و بهبود شرایط برای زائران ایرانی می‌شدند که اغلب به دلیل اهمیت عواید سفر حج برای عثمانی پذیرفته می‌شد.

در دوره صفوی ازبکان نیز برای انجام سفر حج به رخصت و اجازه حکومت ایران نیاز داشتند، چراکه این امر مستلزم عبور از قلمرو ایران بود. این در حالی بود که ازبکان به دلایل سیاسی و مذهبی و تحریک عثمانی بارها با صفویان درگیر شده بودند. از این رو عبور آنان از قلمرو صفویه برای حج، دچار مشکل می‌شد و در بعضی از سال‌ها تعطیلی حج را به دنبال داشت. بنابراین همواره انجام فریضه حج برای ازبکان منوط به رخصت پادشاهان صفوی بود.

پژوهش و بررسی درباره موضوع رخصت‌خواهی برای حج در دوره صفویه گویای ارتباط تنگاتنگ حج با مسئله سیاست در این دوره است؛ چنان‌که صاحب‌منصبان و علما و شاعران به دلیل موقعیت حساس‌شان نمی‌توانستند همچون مردم عادی به حج بروند و نیازمند رخصت‌خواهی از شاهان صفویه و یا در مواردی خان‌ها و سپهسالاران هند بودند. بررسی‌ها گویای این مسئله است که برخی صاحب‌منصبان و افراد عالی‌رتبه حکومتی صرفاً با هدف حج-گزاری به مکه نمی‌رفتند و اهداف دیگری نظیر مهاجرت و سکنا گزیدن در جایی غیر از ایران، کناره‌گیری از مناصب حکومتی یا انجام فعالیت‌های سیاسی و شورش برابر حکومت صفویه را در سر می‌پروراندند. شاهان صفوی با اشراف بر این مسئله تقاضای رخصت افراد برای سفر حج، خصوصاً افراد فرادست و صاحب‌نام و صاحب‌منصب، را قبول یا رد می‌کردند. با وجود احتیاط شاهان صفوی در دادن رخصت به افراد عالی‌رتبه، برخی رخصت‌های داده‌شده به اتفاق‌های جبران‌ناپذیری همچون قتل معصوم بیگ یا شورش میرویس، برای صفویه منجر شد.

منابع

۱. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۷۱) **تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ج ۹ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷.
۲. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی (۱۳۷۲)، **الفتوح**، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۷۵)، **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱.
۴. ابن سعد، محمد بن سعد (۱۳۷۴)، **الطبقات الكبرى**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ج ۳ و ۶.
۵. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۸۰)، **امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)**، ترجمه سیدناصر طباطبایی، تهران، نشر ققنوس.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، **لسان العرب**، بیروت، دارصادر، چاپ سوم.
۷. هاشم، عبدالملک بن هشام (۱۳۷۷)، **سیرت رسول الله**، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، مصحح اصغر مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ج ۱.
۸. _____، (۱۳۷۵)، **زندگانی حضرت محمد ﷺ**، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات کتابچی، چاپ پنجم، ج ۱.
۹. استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر (۱۳۷۷)، **جهانگشای نادری**، مصحح سید عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۰. اصلاح عربانی، ابراهیم (۱۳۷۴)، **کتاب گیلان**، تهران، گروه پژوهشگران ایران، ج ۲.
۱۱. اعتماد السلطنه، محمد حسن بن علی (۱۳۶۷)، **تاریخ منتظم ناصری**، مصحح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ج ۲.
۱۲. اوزون چارشی لی، حقی اسماعیل (۱۴۰۶ق)، **اشراف المکه المکرمة و امراءها فی العهد العثماني**، محقق خلیل علی مراد، بیروت، الدار العربیه للموسوعات.
۱۳. باربارو، جوزوفا (۱۳۸۱)، **سفرنامه های ونیزیان در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
۱۴. بدلیسی، شرف الدین بن شمس الدین (۱۳۷۷)، **شرفنامه**، مصحح ولادیمیر ولیامینوف، تهران، نشر اساطیر، ج ۲.
۱۵. براون، ادوارد (۱۳۶۷)، **تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی**، ترجمه فتح الله مجتبابی و غلامحسین صدری افشار، تهران، نشر مروارید، چاپ چهارم، ج ۲.
۱۶. بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۷۴)، **تاریخ**

- بیهقی، مصحح خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات مهتاب، چاپ چهارم، ج ۱.
۱۷. تتوی، احمد بن نصرالله و آصف‌خان قزوینی، جعفر بن بدیع الزمان (۱۳۸۲)، **تاریخ الفی (تاریخ هزار سال اسلام)**، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲ و ۴ و ۸.
۱۸. تقی‌الدین کاشی، محمد بن علی (۱۳۸۴)، **خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش کاشان)**، به کوشش عبداللی ادیب برومند و محمدحسین نصیری، تهران، میراث مکتوب.
۱۹. حسنی، عبدالحی بن فخرالدین (۱۴۲۰ق)، **الإعلام بمن فی تاریخ الهند من الأعلام المسمى بد (نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر)**، بیروت، دار ابن حزم، ج ۴.
۲۰. حسینی، سید عبدالحسین (۱۳۵۲)، **وقایع السنین و الاعوام**، مصحح محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
۲۱. خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۶۸)، **دیوان خاقانی**، تهران، انتشارات زوار، چاپ سوم.
۲۲. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰)، **تاریخ حبیب السیر**، تهران، نشر خیام، چاپ چهارم، ج ۴.
۲۳. خوانساری، محمدباقر بن زین‌العابدین (۱۳۶۰)، **روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات**، ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی، تهران، کتابفروشی اسلامی، ج ۳.
۲۴. دانشگاه کمبریج (۱۳۸۰)، **تاریخ ایران دوره صفویان**، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات جامی.
۲۵. دوغان، اسرا (۱۳۸۹)، **تاریخ حج گزاری ایرانیان**، تهران، نشر مشعر.
۲۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۲)، **لغت‌نامه دهخدا**، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ج ۱۵.
۲۷. دینوری، احمد بن داود، (۱۳۷۱)، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ چهارم.
۲۸. ریپکا، یان (۱۳۸۱)، **تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه**، ترجمه عیسی شهابی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. سایکس، پرسى مولزورت (۱۳۸۰)، **تاریخ ایران**، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، انتشارات افسون، چاپ هفتم، ج ۲.
۳۰. سنجاری، علی بن تاج‌الدین (۱۴۱۹ق)، **مناح الكرم فی اخبار مكة و البيت و ولاية الحرم**، مکه، جامعه أم القرى، ج ۴.
۳۱. شاد، محمد پادشاه (۱۳۶۳)، **آندراج فرهنگ جامع فارسی**، تهران، کتابفروشی خیام، ج ۳.
۳۲. شاردن، ژان (۱۳۷۲)، **سفرنامه شاردن**، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، نشر توس، ج ۲ و ۵.
۳۳. شاملو، ولی قلی بن داوود قلی (۱۳۷۱)، **قصص خاقانی**، مصحح سیدحسن سادات ناصری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱.
۳۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران، انتشارات فردوس، چاپ هشتم، ج ۵.
۳۵. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، **تاریخ**

- طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ج ۳ و ۶ و ۹ و ۱۱ و ۱۲.
۳۶. عمید، حسن (۱۳۷۲)، **فرهنگ عمید**، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ بیست و دوم، ج ۲.
۳۷. فخرالزمانی، عبدالنبی بن خلف (۱۳۶۷)، **تذکره میخانه**، مصحح احمد گلچین معانی، تهران، انتشارات اقبال.
۳۸. فسائی، حسن بن حسن، (۱۳۸۲)، **فارسنامه ناصری**، مصحح منصور رستگار فسایی، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ سوم.
۳۹. قاسمی گنابادی، محمدقاسم (۱۳۸۷)، **شاه‌اسماعیل نامه**، مصحح جعفر شجاع کیهانی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۴۰. قزوینی، ابوالحسن بن ابراهیم (۱۳۶۷)، **فوائد الصفویة**، مصحح مریم میر احمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴۱. کتابی، سیدمحمدباقر (۱۳۷۵)، **رجال اصفهان (در علم و عرفان و ادب و هنر)**، اصفهان، انتشارات گلهاء.
۴۲. مستوفی، محمدمحسن بن محمدکریم (۱۳۷۵)، **زبدة التواریخ**، مصحح بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۴۳. مشیزی (بردسیری)، میر محمدسعید بن علی (۱۳۶۹)، **تذکره صفویه کرمان**، مقدمه و تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، چاپخانه حیدری.
۴۴. معصوم علیشاه، محمد معصوم بن زین العابدین (۱۳۱۶)، **طرائق الحقایق**، تهران، کتابخانه مجلس سنا
۴۵. معین، محمد (۱۳۸۱)، **فرهنگ فارسی**، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۲.
۴۶. مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، **آفرینش و تاریخ**، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه، ج ۲.
۴۷. منشی قزوینی، بوداق (۱۳۸۷)، **جواهر الاخبار**، مصحح محسن بهرام‌نژاد، تهران، میراث مکتوب.
۴۸. منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳)، **خلاصة التواریخ**، مصحح احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۴۹. میراحمدی، مریم (۱۳۷۱)، **تاریخ سیاسی اجتماعی ایران در عصر صفوی**، تهران، امیر کبیر.
۵۰. نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین (۱۳۷۳)، **دستور شهریاران**، مصحح محمدنادر نصیری مقدم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۵۱. نوانی، عبدالحسین (۱۳۶۶)، **شاه‌عباس مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه یادداشت‌های تفصیلی**، تهران، انتشارات زرین، چاپ دوم، ج ۱.
۵۲. واثقی، حسین (۱۴۳۶ق)، **المکاتبات المکیة**، قم، نشر حسین الوائقی.
۵۳. وحید قزوینی، محمدطاهر بن حسین (۱۳۸۳)، **تاریخ جهان آرای عباسی**، مصحح سیدسعید میر محمد صادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۵۴. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۹)،
تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره
صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران،
انتشارات امیرکبیر.

۵۵. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۷۱)، تاریخ
یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران،
انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ج ۱ و ۲.

مقاله:

سامانی، سید محمود (۱۳۹۸)، «پژوهشی در
مناسبات ایران و هند در عصر صفوی و تأثیر آن
بر حج‌گزاری ایرانیان از طریق هند»، میقات
حج، شماره ۱۰۷، بهار ۱۳۹۸، صص ۲۸۷.